

مرحله خیز در رشد اقتصادی

عمومیت یافتن حسابهای ملی پس از جنگ جهانی اخیر باعث شد که مقیاس واحدی برای تعیین درجه توسعه اقتصادی کشورها بدست آید. این مقیاس درآمد سرانه سالانه است زیرا بطور کلی عرجه میزان توسعه و پیشرفت اقتصادی کشوری زیادتر باشد نسبت درآمد ملی به جمعیت، یعنی درآمد سرانه افزایش، زیاد تر است. با این ترتیب کشورها را میتوان برحسب درجه توسعه اقتصادی شان ردیف کرد، یا تغییرات توسعه اقتصادی ورشد آنها را در طول زمان سنجید.

البته مقیاس درآمد سرانه مانند هر «شاخص» دیگری نواقص و معایب فراوان دارد: اشکالات تعریف درآمد ملی هنوز رفع نشده، بالااقل درطرز بکار بردن و احتساب بعضی خدمات درحسابهای ملی هماهنگی وجود ندارد. خدماتی مانند نان پختن (یا حتی بریدن آن) و شستشوی لباس درحسابهای ملی اغلب کشور های متری در محاسبه درآمد ملی منظور میشود و ارقام درآمد را تورم میدهد. اشکالات انتخاب نرخ ارزش مناسب، خاصه در مواردی که نرخهای مختلف در جریان است، باعث میشود که مقایسه درآمد های سرانه کشورهای ناهمگونی قرار دادی و فاقد دقت علمی شود. دیگر اینکه وجود منابع طبیعی و تفاوت جمعیت کشورها باعث میشود که ارقام درآمد سرانه کمتر معرف درجه واقعی توسعه اقتصادی و رشد کشورها باشد. (مقایسه درآمد سرانه ۲۰۰۰ دلار کشور نوین کویت با درآمد سرانه ۷۰۰ دلار ژان این تعارض را بطور وضوح میرساند)

برای رفع این نواقص است که پیشنهاد شده است میزان توسعه اقتصادی، بجای آنکه طبق مقدار درآمد سرانه سنجیده شود، بهتر است برحسب ظرفیت تولید درآمد، یا قابلیت رشد اقتصادی، اندازه گیری شود. پس در واقع قابلیت وامکانات رشد است که باید مطلق نظر قرار گیرد و نه تدر مطلق آن. بنا باینکه نیکولسکو معقول نیست خرگوش بالغ را از آن جهت که از بچه فیل کوچکتر است رشد نیافته بخوانیم^۱.

از طرف دیگر پیشنهاد پروفیسور روستو^۱ را نیز که دایره به بکار بردن چهار نوع اصطلاح (اقتصاد مرسوم) - «اقتصاد قبل ازخیز» - «اقتصاد مرحله خیز» و «اقتصاد رشد» (بجای اصطلاح های متعارف امروزی «توسعه یافته» و «توسعه نیافته» است باید متذکر شد - لیکن در این باره به تفصیل بیشتری بحث خواهیم کرد.

با تمام اینها برای سنجش و مقایسه میزان توسعه اقتصادی (یا آنچه که اخیراً متداول تر شده، رشد اقتصادی) هنوز مقیاس واحدی بهتر از درآمد سرانه یافت نشده، و با تمام معایب و نواقصی که دارد درآمد سرانه بعنوان شاخص درجه رشد اقتصادی در نوشته های علمی بکار می رود.

رشد اقتصادی

و اما سرعت رشد اقتصادی را باید بوسیله مطالعه تغییرات درآمد سرانه در طول زمان سنجید. تئوری عمومی کینز نشان داد که در زمان کوتاه درآمد تابع سرمایه گذاری (یا پس انداز) است. منبع عمده سرمایه گذاری (اثر و امینا و کمکهای بلاعوض در نظر گرفته نشود) بطور معمول پس انداز است. در جامعه ای که در حال رکود است میزان سرمایه گذاری (و پس انداز) بسیار کم است و فقط چندانیست که استهلاک سرمایه های موجود و افزایش جمعیت را جبران کند. لیکن جامعه ای که بخواهد رشد کند باید سرعت تجمع سرمایه اش بیش از این باشد تا نسبت سرمایه به منابع طبیعی و نسبت سرمایه جمعیت زیاد شود و جریان تولید مطول تر گردد و موجبات تغییرات در تکنولوژی و مقیاس تولید فراهم شود.

جریان تجمع سرمایه یک پدیده جدید و غیرتکرار کننده است زیرا سرمایه گذاری باعث افزایش درآمد میشود و این امر امکان پس انداز و سرمایه گذاری بیشتری را فراهم میکند - اما آنچه تعیین میکند پس انداز تا چه حد باعث افزایش سرمایه میشود «نسبت سرمایه به تولید» است^۲. اگر فرضاً موجودی سرمایه (یا ثروت ملی) معادل با e برابر درآمد ملی باشد و میزان تجمع سرمایه سالانه معادل 0.1 درآمد ملی باشد (یعنی 0.1 درصد درآمد ملی هر سال برای سرمایه گذاری پس انداز شود) آنوقت واضح است که موجودی سرمایه از قرار $0.1/1$ سالانه افزایش خواهد یافت. پس میزان رشد سرمایه بطور مستقیم تابع میزان سرمایه گذاری (یا پس انداز) و بطور معکوس تابع نسبت سرمایه به تولید است.

1—W.W. Rostow: The Take-Off into Self-Sustained Growth, Economic Journal, March, 1956.

2—Roundabout.

3—Capital/output ratio.

اما معمولاً در مراحل اولیه رشد اقتصادی افزایش درآمد سرانه بابهیود وضع زندگی و ناهش مرک و میر و خلاصه افزایش جمعیت همگام است. اگر در قبال ۱٪ افزایش سرمایه جمعیت هم به میزان ۱٪ افزایش باید در نسبت سرمایه به جمعیت تغییری داده نشود و اگر در رابطه تولید هم تغییری داده نشده باشد درآمد سرانه ثابت میماند.

استدلال فوق الذکر، که خلاصه نظریات هارود^۱ و دومار^۲ است، عوامل تعیین کننده میزان رشد اقتصادی را طبق فرمول ساده‌ای شرح زیر ربط میدهد: —

$$dY = \frac{S}{K} \cdot dL$$

که در آن dY میزان تغییرات در درآمد ملی، S میزان پس انداز از درآمد ملی، K نسبت سرمایه به تولید و dL میزان تغییرات در جمعیت است.

فی‌المن اکر در برنامه پنجساله سوم میزان پس انداز (یا سرمایه گذاری) معادل با ۱۸٪ درآمد ملی در نظر گرفته شده باشد و K (نسبت سرمایه به تولید) ۳ به ۱ فرض شود و dL میزان افزایش خالص جمعیت را ۲٪ حساب کنیم میتوان انتظار داشت که dY ، یعنی میزان رشد درآمد ملی سالانه، به ۴٪ برسد بطوریکه پس از مدتی کمتر از ۱۸٪ سال درآمد سرانه به دو برابر ۱۳٪ دلار کنونی افزایش یابد.

در اینجا درباره فرمول فوق الذکر، و اشکالاتی که از تقریب K ناشی میشود، نمیتوانیم بحث کنیم و مطالعه این موضوع را بفرصت دیگری باید واگذاریم. فقط بطور خلاصه متذکر میشویم که برخلاف آنچه که تا چند سال پیش تصور میشد^۳ تغییرات در K در اختیار مانیست و رویهمرفته عامل S در مدت کوتاه ثابت است. تحقیقات سالهای اخیر حاکی از آنست که در اغلب کشورها K بین ۳ به ۱ و ۴ به ۱ است.

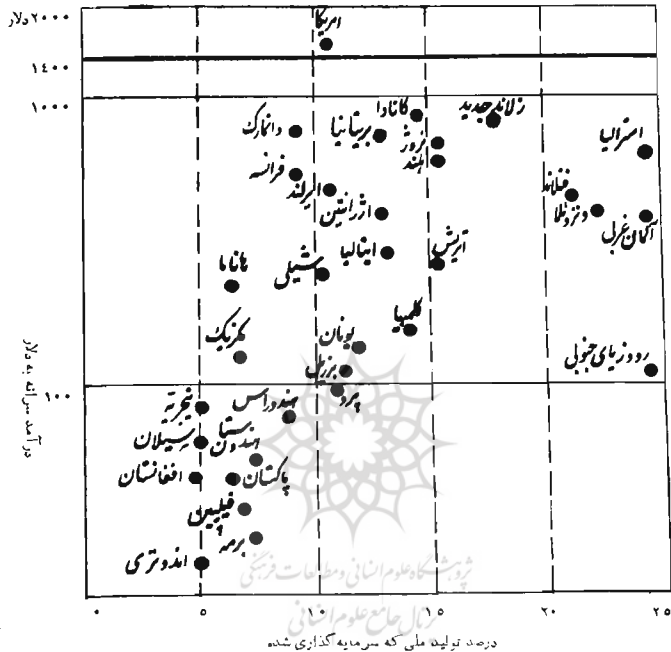
برعکس عامل S متغیر است که تا حد زیادی تحت کنترل ماست و قابلیت کم و زیاد شدن دارد. شکل شماره ۱ تصویر پراکنده‌ای است که همبستگی بین درصد درآمد ملی

1— R.F. Harrod: Toward a Dynamic Economics, Macmillan & Co., Ltd., London, 1949.

2— E.D. Domar: Capital Expansion, Rate of Growth, and Employment, *Econometrica*, April, 1946.

3— Scatter diagram.

به مثلاً: «میزان رشد اقتصادی را ممکن است از لحاظ تحلیلی تابع دو عامل دانست. الف) میزان تجمع سرمایه و ب) نسبت سرمایه به تولید. بنابراین هدف سیاستهای توسعه‌ای را ممکن است افزایش اولی یا کاهش دومی و یا هر دو دانست» نقل از «ECAFÉ Bulletin, November, 1955»



شکل شماره ۱ - مقایسه نسبت تجمع سرمایه خالص به محصول خالص ملی (یادداشت بعضی موارد نسبت تجمع سرمایه ناخالص به تولید ناخالص ملی) یادداشت سرانه سال ۱۹۴۹.

مآخذ: «اختلافات بین‌المللی تجمع سرمایه و سرمایه‌گذاری» در کتاب «تجمع سرمایه و رشد اقتصادی» بقلم کورنلیس چاپ ۱۹۵۶ دانشگاه پرینستون و برآورد های جمع‌آوری شده وسیله روستودر «مرحله‌خیز بسوی رشد خود تقویت کننده» در «اکونومیک ژورنال» چاپ لندن مارس ۱۹۵۶. ارقام درآمدهای سرانه نقل از جدول شماره ۱/۱ کتاب توسعه اقتصادی، بقلم کیندلبرگر چاپ ۱۹۵۸ نیویورک.

(مقیاس درآمد سرانه لگاریتمی انتخاب شده است)

سرمایه‌گذاری شده و درآمد سرانه را برای چند کشور نشان میدهد. چنانچه ملاحظه میشود هرچه میزان پس انداز زیاد تر باشد درآمد سرانه نیز قزوتتر است. اما ظاهراً وقتی کشوری بمرحله‌ای برسد که در حدود ۱۰٪ درآمدش را پس انداز کند دیگر رابطه بین سطح درآمد و پس انداز ازین می‌رود. مثلاً برزیل با درآمد سرانه ۱۰۰ دلاری همان نسبت از درآمدش را سرمایه‌گذاری میکند که آمریکا با ۱۴۰۰ دلار میکند*.

پس، لااقل در مورد کشورهای رشد نیافته، سرمایه‌نقش اصلی را در توسعه و رشد اقتصادی بعهدہ دارد. نسبت سرمایه به تولید هرچه باشد تجمع سرمایه موجبات افزایش تولید را فراهم میکند، که از طریق افزایش درآمد مجدداً سرمایه‌گذاری بیشتری را امکان پذیر می‌سازد و بدین ترتیب جریان رشد و توسعه دور می‌گیرد.

پروفسور لوئیس^۱ معتقد است که «مسئله اصلی توسعه اقتصادی آنست که بفهمیم چگونه جامعه‌ای که سابقاً ۵ تا ۱۰٪ یا کمتر از درآمدش را پس انداز و سرمایه‌گذاری میکرد خود را به جامعه‌ای تبدیل میکند که پس اندازش دو و طلبانه بمیزان ۱۲ تا ۱۵٪ یا بیشتر درآمد ملی میرسد. این اصل مسئله است زیرا اساس توسعه اقتصادی تجمع سریع سرمایه و مهارت در بکار انداختن آن است. برخلاف و نمود مورخان اقتصادی علل انقلابهای صنعتی را نمیتوان توضیح داد مگر اینکه علت افزایش نسبت پس انداز به درآمد ملی را بفهمیم»

اما دلائلی موجود است که نشان میدهد هر چند تجمع سرمایه از شرایط لازم توسعه اقتصادی است با این همه بتهائی کافی نیست: مثلاً یکی از علائم بارز رشد آنست که میزان سرمایه‌گذاری بطور سریع از ۵ تا ۱۰٪ درآمد ملی به ۱۲ تا ۱۵٪ آن جهش میکند. این پدیده را پروفسور روستو مرحله «خیز بسوی رشد خود تقویت کننده» نامید. در مقاله‌ای^۲ که ۵ سال قبل در «اکنومیک ژورنال» نگاشت نظریات سابقش را^۳ تکمیل کرد و در واقع دامنه تحقیق را به دوره‌های تهیه مقدمات خیز و دوره خیز کشاند. مانند پزشکی که علائم بروز تحولات را در موجود زنده مطالعه و یادداشت کند روستو نیز در مقاله نامبرده آثار و علائم بروز تحولات دوره خیز را در کشورهای مختلف، طی ادوار مختلف، ثبت کرده و در واقع جریان رشد

* ارقام یادشده مربوط به سال ۱۹۴۹ است.

1- W.A. Lewis : Economic Development with Unlimited Supplies of Labour. Manchester School, May, 1954.

2- W.W. Rostow : The Process of Economic Growth. New York, 1952.

اقتصادی را در طول دورهٔ بحرانی «رشد خود تقویت کننده» مطالعه کرده است. نتایج تحقیقات روستو برای کشورهایی چون ایران، که بنا به آثار و علائم مشهود اکنون در آستانهٔ مرحلهٔ خیز وارد میشود، بسیار جالب و آموزنده است زیرا تا حد زیادی میتواند راعتمای پیشگونی وقایع گردد. بنابراین بقیهٔ این مقاله را برای تفصیل نظریات پروفیسور روستو در بارهٔ شرایط فراهم شدن زمینه برای خیز، آثار و علائم شروع خیز، جریان خیز در جوامع مختلف و علل ادامهٔ خیز بسوی رشد خود تقویت کننده تخصیص میدهم.

پروفیسور روستو «خیز» را بدوره‌ای اطلاق میکند که طی آن میزان سرمایه گذاری چنان افزایشی مییابد که باعث ترقی تولید سرانهٔ واقعی، و بنابراین درآمد سرانه، میگردد. این افزایش اولیهٔ درآمد ها چنان تغییرات اساسی در تکنیک تولید و انتقال درآمدها ایجاد میکند که باعث افزایش میزان سرمایه گذاری و ترقی مجدد تولید سرانه میشود و ادامهٔ جریان رشد اقتصادی را خود بخود میسازد. تغییرات تکنیک کار مستلزم آنست که گروهی در جامعه وجود داشته باشد که دارای اراده و اختیار بکار بردن تکنیک‌های جدید تولید باشد؛ و ادامهٔ جریان رشد مستلزم آنست که اختیارات این گروه توسعه یابد و جامعه نیز بطور کلی در مقابل این تغییرات اولیه واکنش‌های متناسبی بنماید. تغییرات انتقال درآمدها مستلزم آنست که میزان زیادتری از درآمد‌های فزونی یافتهٔ دورهٔ خیز بد سرمایه گذاری تولیدی «بازنشین» شود. پس یکی از شرایط خیز حاضر بودن جامعه برای قبول امکانات جدید سوداگری تولیدی است که معمولاً ملازمست با تغییرات سیاسی و اجتماعی و تأسیساتی، که هم باعث ادامهٔ رشد سرمایه گذاری اولیه شود و هم مشوق قبول و جذب مداوم ابداعات و روشهای نوین گردد. در واقع روستو دورهٔ خیز را به مرحلهٔ نسبتاً کوتاه بحرانی دورهٔ طولانی تری، که از زمان آرنولد-توین بی بنام «انقلاب صنعتی» نامیده شده، اطلاق میکند.

مراحل انقلاب صنعتی

روستو سه مرحله را در انقلابهای صنعتی کشورها مشخص میکند: اول بک دورهٔ طولانی، در حدود یک قرن یا بیشتر، که طی آن مقدمات خیز فراهم میگردد و باصطلاح زبر بنای اقتصادی ساخته میشود. دوم دورهٔ خیز، که معمولاً در حدود ۷ تا ۳ سال بطول میانجامد. سوم دورهٔ طولانی دیگری که طی آن رشد اقتصادی عادی و تقریباً خود بخود

1 - Plough-back .

2 - Productive enterprise ,

3 - Innovations .

میشود. مثلاً بعثتۀ روستو ریشدهای توسعه صنایع نساجی انگلیس سالهای ۱۷۸۰ و ۱۷۹۰ به اقلایم قرن بیشتر میرسد. پیشرفتهای صنعتی کشورهای متحد آمریکا در سالهای ۱۸۴۰ و ۱۸۵۰ متعاقب زمرسازیهائی است که از سال ۱۷۹۰ شروع شده بود؛ شالودهٔ پیشرفتهای صنعتی خارق العادهٔ روسیهٔ سالهای اول قرن بیستم را اثر از زمان بطرکبیر یا جنکهای ناپلئونی ندانیم لااقل از سال ۱۸۶۱ باید حساب کنیم، وغیره وغیره.

جامعه‌های «مرسوم» و جامعه‌های «نو»

روستو جامعه‌ها را به دو نوع عمده تقسیم میکند و صور مختلف جریان خیز را در هر یک از این دو نوع جامعه مطالعه میکند: اول جامعه هائی، مانند آنچه در اروپای غربی در قرن ۱۸ و ۱۹ وجود داشت؛ یعنی جامعه‌های نسبتاً «مرسوم» (۱) و قدیمی که اقتصادشان مبتنی بر کشاورزی بود و دارای فرم تک باستانی و سنن نسیمی و ارزشهای تثبیت شده‌ای بودند. در این کشورها جریان تهیۀ مقدمات خیز معمولاً بدین شکل است: اقتصاد متعادل و برپایه کشاورزی است؛ روشیای تولید مرسوم و بدون تغیر است؛ پس انداز و سرمایه گذاری تولیدی تقریباً ناچیز و در حدود میراثی است که تکافوی استهلاک را بکند. معمولاً از خارج از دستگاه اما لاهی هم از تحرك درون دستگاه، این تکر ظاهر میشود که پیشرفت اقتصادی امکان پذیر است و این عقیده در لُبّه ممتاز جامعه، یا آنچه که معمولتر است، در طبقه‌ای که براسطهٔ محروم بودن از مزایای خاص از ابتکار و احمده ندارد، رسوخ می‌یابد. سوداگران جدیدی به میدان می‌آیند که حاضرند پس اندازها را بسیج کنند و به امید سود قبول خطر کنند. بازارهای تجارتهی محصولات کشاورزی و صنایع خانگی و واردات محصولات مصرفی همه توسعه می‌یابد. مؤسسات بسیج سرمایه ظاهر میشوند، با آنکه وجود داشته باشند از مراحل مقدماتی ثرواتی فراتر میروند. سرمایه‌های اصلی، خاصه در ریشدهای حمل و نقل و مخابرات، توسعه می‌یابد و باعث تسهیل صدور مواد خام بکشورهای مجاور میشود و این خود موجبات بدست آوردن ارز خارجی و ورود سرمایه‌های خارجی را آسان میکند. تک و توتوک مؤسسات صنایع مدرن، معمولاً به جانشینی واردات، ایجاد میشوند.

از آن نظر که اقدامات بهداشت عمومی، خاصه در مراحل اولیه، فوق العاده مؤثر و بارور است و برخلاف ابداعات دیگر با مخالفت‌های تأسیساتی چندان مواجه نمیگردد، از میزان مرک و میر ممکن است کاسته شود و جمعیت افزایش یابد بطوریکه بر عرضهٔ خوار بار و محصولات

کشاورزی فشار زیادتری وارد آورد. اما تأثیر این فشار، که آیا تشویق کننده یا تضعیف کننده است، منوط به واکنش جامعه است درقبال این تحولات.

میزان سرمایه گذاری تولیدی ممکن است به ۰٪ در آمد ملی برسد اما این افزایش سرمایه گذاری به تنهایی ممکن است بدون آنکه بتواند درآمدها را افزایش دهد فقط تکافوی افزایش جمعیت را بکند. بطور کلی تمام این فعالیتها بطور محدود در چهار چوب یک اقتصادی صورت میگیرد که مشخصاتش هنوز عبارت از تکنیکهای کم ثمر مرسوم و تأسیسات و ارزشهای قدیمی است. نسبت جمعیت کشاورز به کل جمعیت معمولاً هنوز در حدود ۷۰٪ یا حتی بیشتر است.

در مورد جامعه های نوع دوم، یعنی کشورهایی که متناسب جمعیتشان از منابع طبیعی سرشاری برخوردارند و نفوسشان اکثراً از مهاجران تشکیل شده، مسأله تهیه مقدمات زیرسازي آسان تر است زیرا در اینجا ارزشهای مرسوم و سنتی که با رشد اقتصادی موافق نباشند، یا مقاومتها تأسیساتی و بی علائگی طبقه ممتاز، به مراتب کمتر است و ایجاد طبقه ممتاز جدیدی که در امر سرمایه گذاری پیشرو باشد آسان تر است. معمولاً همان جریان بطنی تغییرات در تولید سرانه دست اندر کار است، منتها در سطح بالاتر و همراه با افزایش سریع جمعیت. اما در عوض، وجود منابع طبیعی غنی و زمین حاصلخیز فراوان و سهولت بهره برداری از آنها، دوران خیز را به تعویق میاندازد.

شروع خیز را معمولاً به یک انقلاب سیاسی، که در تعادل قدرتهای اجتماعی و ارزشهای مؤثر و تأسیسات اقتصادی یا توزیع درآمدها و نقش سرمایه گذاری تحولاتی ایجاد کند، میتوان نسبت داد. گاهی نیز ابداعات فنی (مثلاً در حمل و نقل) ممکن است یک سلسله توسعه های ثانوی در قطعاتی دیگر اجتماع ایجاد کند و موجبات استفاده از صرفه جوئیهای خارجی^۱ مؤثری را بالقوه فراهم آورد. ایجاد محیط بین المللی مناسب (مانند باز شدن بازارهای انگلیس و فرانسه بروی محصول الوار سوئد در سالهای ۱۸۶۰)، یا یک ترقی سریع در قیمتهای صادرات و ورود سرمایه های خارجی عظیم (مانند امریکای سالهای ۱۸۴۰ یا کانادا و روسیه سالهای ۱۸۹۰) ممکن است باعث شروع خیز شود. حتی شرایط نامساعد بین المللی و تنزل سریع بازرگانی خارجی و تحریم جنگی نیز ممکن است وسیله توسعه سریع مصنوعات مصرفی بجای واردات شود و جریان

1 — Sectors .

2 — External economics.

خیز را شروع کند (مانند ارژانتین سالهای بعد از ۱۹۳۰ و استرالیای قبل از جنگ جهانی دوم). آنچه در اینجا اهمیت دارد خود قوه محرکه نیست بلکه وجود توسعه قبلی جامعه وزیرتانی اقتصادی آنست که موجبات واکنش مثبت و تقویت کننده‌ای در آن فراهم میسازد. نتیجه منحصربه یک تغییر یک نوبتی در طرز تولید و حجم سرمایه گذاری نیست بلکه عواملی ایجاد میشود که باعث پذیرش سریع و مداوم روشهای نوین میگردد که خود جریان منظم سرمایه گذاری را بعیزان بالاتری ادامه میدهد. صنایع جدید بسرعت ترقی میکنند و منافعشان مجدداً برای ایجاد ظرفیتهای بیشتر در همان صنایع، یا در قطاعهای دیگر، «بازشخم» میشوند. روشهای نوین و تکنیکهای جدید کشاورزی و صنعت بکار گرفته میشوند و تعمیم روشهای نو تغییرات عمیقی در طرز زندگی مردم ایجاد میکند. طبقه سوداگران و مأموران دولتی تازه‌ای ظاهر میشود که کنترل تصمیمات اصلی طرز بکار انداختن پس اندازها را بدست میگیرد. با ظهور امکانات تازه صادرات ارز خارجی بیشتری تحصیل میشود و نه فقط نیازمندیهای جدید وارداتی ارضاء میشود بلکه عقب افتادگیهای استفاده از تکنیکهای تولید و بهره برداری از منابع طبیعی نیز جبران میگردد. کلیه این فعالیتها معمولاً موجب جلب سرمایه‌های خارجی بمقادیر زیاد میشود.

خیزهای عمده در تاریخ معاصر

برفسور روستو بنا بر مقدمات فوق الذکر صورتی از تاریخ تقریبی دوره‌های خیز بعضی از کشورها را که بر مرحله رشد خود بخود رسیده‌اند طبق جدول زیر بطور آزمایش نشان میدهد:

تاریخ تقریبی دوره خیز پاره‌ای از کشورها

کشور	دوره خیز	کشور	دوره خیز
انگلستان	۱۷۸۳ - ۱۸۰۳	روسیه	۱۸۹۰ - ۱۹۱۴
فرانسه	۱۸۳۰ - ۱۸۶۰	کانادا	۱۸۹۶ - ۱۹۱۴
بلژیک	۱۸۳۳ - ۱۸۶۰	ارژانتین	۱۹۳۵ -
آمریکا	۱۸۴۳ - ۱۸۶۰	ترکیه	۱۹۳۷ -
آلمان	۱۸۵۰ - ۱۸۷۳	هندوستان	۱۹۵۲ -
سوئد	۱۸۶۸ - ۱۸۹۰	چین	۱۹۵۲ -
ژاپن	۱۸۷۸ - ۱۹۰۰		

و اما دوره سوم عبارتست از دوره طولانی رشد خود تقویت کننده که طی آن میزان کلی سرمایه گذاری مداوماً زیاد میشود و ساختمان اقتصاد تطور مییابد. «صنایع کلید» اولیه، سه بانی خیز بودند اکنون، در نتیجه عمل بازده نزولی و کاهش اهمیت نسبی فنوت و فنهای صنعتی روبه افول میروند. سوداگران پیشاهنگ اولیه جای خود را بسوداگران دیگری میدهند. لیکن با تمام اینها توسعه اقتصادی بوسیله یک سلسله قطعههای اقتصادی که سریعاً در حال رشد هستند ادامه مییابد. اقتصاد تدریجاً جای خود را در سلسله مراتب اقتصاد بین المللی باز میکند و جامعه رابطه لازم برای تأمین نیازمندیها و حداکثر تولید را تعیین میکند: ارزشهای جدید را در مقابل ارزشهای مانع قدیمی که هنوز ریشههای عمیقی در جامعه دارند مستجد و سنن و مقارن را طوری اصلاح میکند که بجای جلوگیری از رشد اقتصادی موجب تسریع آن گردد و از اختلاط این محاسبه اجتماعی با منافع طبیعی مشترک سرعت و میزان رشد تعیین میگردد

شرایط خیز - روستو وجود سه شرط توأم را در مرحله خیز لازم میداند:

- ۱ - افزایش میزان سرمایه گذاری مولد از ۵٪ به دست کم ۱۰٪ در آمد ملی (یا تولید ملی).
- ۲ - توسعه یک یا چند قطاع اقتصادی شامل صنایع ماشینی که سرعت رشد شان زیاد باشد.
- ۳ - وجود یا پیدایش سریع، بک دستگاه سیاسی و اجتماعی و تأسیساتی که از توسعه قطعههای اقتصادی جدید و صرفه جوییهای خارجی بالقوه جریان خیز استفاده کند و به رشد دوام بخشد.

شرط سوم مستلزم قدرت فراوانی برای بسیج کردن سرمایه های داخلی است. بطور کلی وجوه و امنیای لازم برای تأمین احتیاجات مرحله خیز از دو طریق بدست میآید: یکی از طریق انتقال درآمدها، که شامل تغییرات در توزیع درآمدها و واردات سرمایه نیز هست و دیگری از «بازشخم کردن» منافع قطعههای اقتصادی خاصی که رشد سریع دارند.

انتقال درآمدها ممکن است به شکل مصادره باشد (مانند ژاپن در دوره میجی یا روسیه تزاری یا چین کمونیست امروزی) یا بصورت وضع مالیات.

تورم قیمتها نیز ناهمی در تجمع سرمایه ها کمک مؤثری میکند، مانند بریتانیای اواخر دوران ۱۷۹۰، آمریکای دوران ۱۸۵۰ و ژاپن دوران ۱۸۷۰. در تمام این ادوار تورم باعث شد که منابع از مصرف بسوی منافع و بالتجیه سرمایه گذاری متوجه گردد.

روستو معتقد است که یکی از شرایط اصلی خیز وجود یک یا چند قطاع سریع رشد است که

سوداگران نسبت زیادی از منافع را مجدداً در آنها سرمایه گذاری کنند. به عبارت دیگر عامل مؤثر در جریان سرمایه گذاری تنها وجود منابع سرمایه نیست بلکه تمایل به سرمایه گذاری، یا اصطلاحاً، تقاضای سرمایه گذاری است که اهمیت فراوان دارد. دوره‌هایی که طی آنها تسهیلات فراوان بانکی به خوردی خود نتوانسته است خیز را شروع کند در تاریخ فراوانند (مثلاً توسعه امور بانکی در انگلیس طی یک قرن قبل از ۱۷۸۳ و در روسیه قبل از سالهای ۱۸۹۰ و غیره)

جریان «بازششم» منابع گاهی هم از طریق توسعه سریع یک کالای صادراتی صورت می‌گیرد، بدین معنی که ارز حاصل برای واردات ماشین‌آلات و لوازم و پرداخت بدهیها و قرضه‌های خارجی دوره خیز بکار میرفته است. در آمریکا و کانادا و روسیه غلات این نقش را بعهده داشتند؛ در سوئد ابتدا الوار و بعداً خمیر چوب؛ در ژاپن ابریشم و در ونزوئلا نفت. البته وجود ذخائر ارزی حاصل از صادرات همیشه ضامن تجمع سرمایه نبوده و گاهی برای کنز طلا (مانند شمشهای طلای مشهور هندوستان) یا افزایش هزینه‌های مصرفی تجملی (مانند بعضی از کشورهای نفت خیز) بکار رفته است.

واردات سرمایه خارجی در مرحله خیز اغلب کشورهای نقش فوق العاده مؤثری داشته است (مثلاً در کشورهای متحد آمریکا، روسیه و کانادا). بعضی کشورها سالانه مقادیر هنگفتی سرمایه خارجی وارد کرده‌اند که هر چند مستقیماً باعث خیز گرفتن آنها نشده لیکن قطعاً در زیر سازی اقتصادی آنان اهمیت زیادی داشته است (مثل آرژانتین تا قبل از ۱۹۱۴ و ونزوئلا تا همین اواخر). معیناً روستو می‌گوید استثنای مشهور انگلیس و ژاپن نشان می‌دهد که وجود سرمایه‌های خارجی از شرایط لازم خیز نیست گویانکه در دوره قبل از خیز، مخصوصاً برای ساختن شبکه‌های راه‌آهن یا سرمایه‌گذاری‌های «بالاسری» که مستلزم سرمایه‌های بسیار زیاد است، نقش مهمی داشته است.

پس بطور خلاصه در دوره خیز لازمست که اولاً مازاد درآمد جامعه، پس از وضع مصرف بدست اشخاصی نیافتد که با کنز کردن آنرا عظیم کنند یا از طریق مصارف تجملی آنرا بلا اثر سازند. دوم آنکه مؤسساتی ایجاد شوند که بتوانند بمیزان کافی و بایه‌های ارزان سرمایه‌ها را بسیج کنند. شرط سوم آنست که یک یا چند قطاع اقتصادی سریع‌الرشد ایجاد شود که جریان صنعتی شدن را روپراه کند. چهارم آنکه باید سوداگرانی پیدا شوند که حاضر باشند قسمت عمده‌ای از منافعشان را در سرمایه گذاری تولیدی مجدداً بکار اندازند.

ازلحاظ تاریخی هم طرق تجمع سرمایه و هم انواع قطاعهای پیشروی^۱، که در واقع بانی خیز بودند، گوناگون بوده است.

و اما درباره عامل مهم دیگر خیز، یعنی وجود سوداگرانی که برای قبول خطر و پذیرش روشهای جدید آزمایش نشده دست یافتن به قدرت و حیثیت از راههایی غیر از راههای مرسوم حاضر باشند و علیرغم سنن و ارزشهای تثبیت شده جامعه هدف خود را دنبال کنند، روستو نیز مانند آرتلویس بحثهای جالبی میکند و خاطر نشان میسازد که ازلحاظ تاریخی بیشتر خیزها همگام بوده است با تغییرات اساسی در سیستم کشاورزی و ظهور یک طبقه مالک که حاضر بوده است از امکانات روشهای نوین کشاورزی و طرز زمین داری و تربیت احشام و وسائل جدید حمل و نقل و تسهیلات اعتباری و تشکیلات بازار استفاده کند. بخصوص در کشاورزی روستو معتقد است باید انقلابی در نظریهها ایجاد شود. هر چند قابل تصور است که جامعه‌ای بدون انقلاب کشاورزی مستقیماً وارد مرحله انقلاب صنعتی شود و بجای افزایش محصولات کشاورزی از واردات استفاده کند، لیکن عملاً انقلابهای کشاورزی برای تأمین خواربار مورد نیاز جمعیت روزافزون شهرها و جلوگیری از هدر رفتن ارز خارجی برای واردات ماشین آلات اهمیت بسزائی داشته و ازلحاظ تاریخی نیز اغلب همزمان یا قبل از انقلابهای صنعتی صورت گرفته است.

پروفور روستو جریان رشد را نتیجه توسعه سریع قطاعهای پیشروی میدانند که موجب صرفه‌جوییهای خارجی و تأثیرات ثانوی دامن‌داری میشود و در واقع معتقد است که طرز عمل قطاعها در مرحله خیز حالت خاصی است از جریان کلی رشد. به اصطلاح دیگر، جریان رشد عبارتست از تکرار دائمی تجربیات مرحله خیز بطرزهای مختلف و در صنایع و قطاعهای پیشرو تازه.

صنایع «کلید» در مرحله خیز

صنایعی که نقش «کلید» را در جریان مراحل خیز داشته اند نیز مختلف بوده‌اند. روستو میگوید برخلاف آنچه که در اوایلین خیز تاریخ معاصر، یعنی در انقلاب صنعتی انگلیس، رخ داد توسعه صنعت نساجی که صرفاً بمنظور رفع نیازمندیهای داخلی باشد بتهائی برای شروع خیز و رشد خود تقویت کننده کافی نیست لیکن معمولاً از عوارض دوره قبل خیز است (مثل هندوستان و چین و مکزیک) هر چند جد اول واردات پنبه خام که بینس^۲ برای دهدهای مختلف طی دوره ۱۷۴۱ تا ۱۸۳۱ تهیه نمود، حاکی از آنست که صنعت نساجی در انگلیس نقش صنعت پیشرویانی خیز را داشته است اما باید در نظر داشت که اولاً زیر سازی اقتصادی

1 - Leading sectors.

2 - E. Baines : History of the Cotton Manufacture, London, 1835.

انگلیس در اواخر قرن ۱۸ تقریباً تکمیل شده بود و ثانیاً یک قسمت عمده تولید منابع نساجی انگلیس از سالهای ۱۷۸۰ بعد برای صادرات بود و لذا توسعه‌های فنی، از جمله اختراع ماشین پنبه بک کتی، باعث شد که هزینه محصولات نساجی بطور فاحشی تقلیل یابد و تقاضای محصولات افزایش خارق العاده‌ای پیدا کنند. در صورتیکه چنین صرفه‌جویی‌هایی نصیب کشورهای دیگر نشد.

نقش راه آهن در تسهیل خیز

روستو میگوید شاید راه آهن از لحاظ تاریخی نیرومندترین وسیله ایجاد خیز بوده (مثلاً در آمریکا، آلمان، روسیه و اتحادیه سوسیالیستی شوروی). خطوط آهن در مرحله خیز سه نوع تأثیر بسیار مهم داشته است:

نخست اینکه باعث کاهش قیمت‌های بین‌المللی شده. دوم اینکه شرط لازم را برای توسعه یک صنعت عمده سریع‌الرشد صادراتی بجا آورده. سوم، و شاید از همه مهمتر، توسعه خطوط آهن وسیله توسعه صنایع سنگین ذغال و مهندسی شده است. معمولاً توسعه سریع خطوط آهن، در مواردی که جامعه‌ای شرایط عمیق تر سیاسی و اجتماعی و تأسیساتی را فراهم کرده باشد، برای خیز بسوی رشد خود تقویت کننده کافی است؛ اما اگر شرایط مقدماتی (زیرساختی اقتصادی) هنوز فراهم نباشد توسعه خطوط آهن نمیتواند جریان خیز را راه بیاندازد (مثل هندوستان و چین یا کانادای قبل از ۱۸۹۰ و آرژانتین قبل از ۱۹۱۴).

قطعاتی پیشرو دیگر

توسعه و مدرنیزه کردن نیروهای جنگی نیز ناهمی نقش قطاع پیشرو را در دوره خیز داشته است، مانند روسیه، ژاپن، آلمان یا چین معاصر. اما بطور کلی از لحاظ تاریخی نقش تسلیحات معمولاً کمکی بوده است و نه اصلی. صنایع مواد خاخ و خواربار نیز در مواردی که با تکنیک‌های جدید تولید همراه باشند ناهمی نقش قطاع پیشرو را در دوره خیز داشته‌اند، مثل توسعه صنعت چوب بری بکمک اره بخار در سوئد، یا صنایع کسرو و لبنیات در دانمارک یا صنایع ابریشم در ژاپن. بالاخره توسعه سریع مصنوعات مصرفی داخلی به جانشینی واردات نیز نقش صنعت پیشرو را در مرحله خیز داشته‌اند (مثلاً در اتریش و آرژانتین، و شاید ترکیه معاصر).

نتیجه

روستو سرانجام چنین نتیجه می‌گیرد که چون از لحاظ تاریخی صنایع مختلفی، از صنایع نساجی گرفته تا صنایع سنگین متکی به خطوط آهن و صنایع تسلیحاتی و الوار و خمیر چوب و مواد خام

ولبنیات و مصنوعات مصرفی، همه نقش قطاع پیشرو را به عهده داشته‌اند بنابراین هیچ تواتر معینی در ظهور صنایع پیشرو وجود ندارد.

برای کشورهایی که برای رشد اقتصادی خود طرح ریزی میکنند اهمیت این حقیقت در آنست که بدانند تعقیب همان راهی که انگلیس و آمریکا با روسیه طی کرده‌اند الزام آور نیست.

منصور فروزان



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی